

۲۱ آذر

۲۱ آذر بروایتی روز فتح آذربایجان است. فتحی که با درایت بزرگ آرتشتاران فرمانده و دعای خیر علامه طالقانی برای قشون اعزامی باذربایجان با افسرانی از قبیل تیمور بختیار و تأمین مالی و تسلیحاتی آمریکا و انگلیس امکانپذیر میشد. فتحی که تا پایان سلطنت بزرگ آرتشتاران مذکور همه ساله جشن گرفته میشد. منتها آنرا با شکسته نفسی مخصوص شاهان این دیار اهورایی روز نجات آذربایجان مینامیدند. نجات از دست کی؟

روایات در مورد این فتح یا نجات یا هر اسم دیگری که روی آن میگذارند گوناگون است. مثلاً یکی از اینها مربوط بچپ دوران ماضی است. روایت جناحی از حزب توده آلمان با نظر کلی حزب طراز نوین طبقه کارگر اندکی باهم فرق داشت. منتها این اختلاف نظر مانع از آن نمیشد که هر دو جناح از برادر بزرگ خواستار ادغام فرقه دموکرات آذربایجان با حزب طراز نوین مزبور بشوند. زیرا با یک حساب سرانگشتی هم میشد متوجه شد که بدون اینکار حزب طراز نوین نفرات چندانی ندارد که با ارائه آن خواستار تأمین بودجه بیشتری بشود. و بالاتر از آن موضوع پرستیژ بود که فقط عنوان حزب واحد و در عین حال طراز نوین میتوانست از آن بهره مند شود. نگاهی بروایات پلنومهای آخر مخصوصاً در عرفه اتحاد دو تشکیلات، یا در واقع ادغام فرقه در حزب به فرمایش رفقا، واقعیت دیگری را نشان میدهد. و آلاً چه داعی داشت که حزب طراز نوین طبقه کارگر با یک حزب عموم ملی (دربر گیرنده تمام طبقات اجتماعی) که طبق مرامنامه اش برای استخلاص ملت خودش مبارزه میکرد ائتلاف که سهل است وارد پروسه ادغام بشود؟ طرف بازنده در این ادغام فرقه بود که تنها نامی از آن در اذهان باقی ماند. استدلالات جناحی و گفتگوهای طرفین بیشتر شبیه بحث بین دو دسته پان ایرانیستی است تا حزبی که قرار بود طبقه کارگر را نمایندگی بکند. من وارد جزئیات این بحث ها نمیشوم و تنها خاطرنشان میکنم که در خاطرات لاهوردی متن نسبتاً مفصل این گفتگوها و مخصوصاً نظرات ایرج اسکندری و شاگرد و شاید جانشین نظری اش بابک امیرخسروی درج شده است. اگر نظرات اسکندری در آن گفتگوها شباهت بسیار زیادی به نظرات «خاک و خون» نداشت برداشتهای امروز امیرخسروی میتوانست تعجب برخی را برانگیزد. ولی میتوان گفت که رونوشت برابر اصل و اصل نزد ابراز کننده است. یعنی حزب طراز نوینی که تصادفاً میبایست از حرکت آذربایجان بعنوان یک حرکت ملی و آزادیخواهانه و لائیک طرفداری بکند از درون خود افکاری متصاعد میکند که حتی منکر وجود مسئله ملی بشود، آنگاه تجربه ای که طی مدت چهل سال در میهن سوسیالیستی بدست آمده است شامل چه چیزهایی بوده است؟ اکنون خلأ یک تشکیلات سیاسی کارکشته و صدیق در حرکت ملی آذربایجان بعیان مشهود است که، به گروههای نژاد پرست و سازمانهای اطلاعاتی نفوذ کرده در آنها (اگر نگوییم سرهم بندی شده توسط آنان) امکان مانورهای پست فطرتانه را میدهد، اشتباه جدی ادغام فرقه دموکرات آذربایجان در حزب توده معلوم میشود. این ادغام فرقه را تبدیل بزایده حزب توده کرد و زمانیکه فرقه میبایست از حرکت ضد ولایت فقیه مردم آذربایجان استقبال بکند تحت عنوان خالی از محتوای مبارزه با امپریالیزم بر ضد آن موضعگیری کرد و رهبری آن حزب نظرات سرتاسر غلط خود را بگل جریان چپ و مآلاً مبارزه سراسری بر علیه استبداد تسری داد و آنرا تضعیف نمود. هیچ مبارزه ضد امپریالیستی بدون مبارزه بر علیه استبداد و ارتجاع داخلی بثمر نمیرسد. این دو مبارزه چنان باهم پیوند ارگانیک دارند که بهیچ عنوان نمیتوان از آن عدول کرد. در دوران مبارزه برای ملی کردن نفت در اوایل سالهای ۳۰ شمسی نیز مبارزه بر علیه استعمار انگلیس با مبارزه بر علیه استبداد دربار و ارتجاع داخلی ناگزیر بود و در نهایت نیز اتحاد این دو نیرو با امپریالیزم کمر جنبش ملی را شکست. کسانیکه از این خلأ تشکیلاتی بر علیه حرکت ملی آذربایجان استفاده غیراخلاقی میکنند باید بهتر بدانند که مرکز ثقل حرکتی ملی در آذربایجان است نه جای دیگر. این واقعیت را رژیم و نیروهای منطقه ای و جهانی نیز خوب میدانند. ترس نفسگیر دستگاهای سرکوب نیز مؤید این ادعاست. رژیم ایده تئولوژیک حاضر بجای اینکه در برابر خواست بحق مردم تمکین کرده و حقوق ضایع شده مردم آذربایجان جنوبی را با آنان برگرداند از الحاق آذربایجان شمالی بمام میهن، اینبار اسلامی، سخن بمیان میآورد. شتر در خواب بیند پنبه دانه؛ گهی لاف لاف خورد، گه دانه دانه. اکنون در آستانه سالگرد این حرکت تاریخی که، بهر صورت و با وجود تمام اسناد و مدارک، ناگزیری این حرکت و فداکاری مردم بویژه دهقانان، و شجاعت فردی و روشن بینی رهبر جنبش مورد کتمان نمیتواند باشد چگونه است که با وجود مشاهده بی حقی تام و تمام مردم ما و در غیاب کوچکترین نشانه بهبود وضع، چه از نظر سیاسی و چه از جنبه اجتماعی باز هم از عدم وجود مسئله ملی در این کشور سخن بمیان میآید؟ چنین است که اگر مبتکرین آذربایجانی حرکت ۲۱ آذر در آن مرحله از تاریخ باین اقدام دست نمیزایند تاریخ از یک تجربه

استثنایی محروم میماند. بعد از آن مرحله امکان ایجاد ۲۱ آذر دیگری وجود نمیداشت. شرایط هم از نظر بین المللی فراهم بود و هم نارضایی و بی حقی و فقر و بیچارگی و محرومیت از آزادی بحدی بود که تنها یک قطره برای باراندن این ابر کفایت میکرد. کسانیکه حرکت ۲۱ آذر را بکلی ساخت بیگانگان میدانند شاید خود را باین دلخوش بکنند که برای خویش یا برای ارتجاع ایران رایزنی کرده اند ولی واقعیت جای دیگری است. آیا این واقعتها باندازه کافی در معرض دید قرار ندارند؟ یا دیدگان متعصب یارای دیدن آنها را ندارند؟ آیا ۲۱ آذر تنها راه رهایی از چنگال استبداد و در یوزگی در بارگاه امپریالیستی نبود؟ آیا اگر ۲۱ آذری وجود نمیداشت آلترناتیو دیگری برای کشوری که از خفقان بیست ساله رضاشاهی بیرون آمده بود وجود داشت؟ همه جوابها در این مورد منفی است. توجه داشته باشیم که سقوط خفقان رضاشاهی تنها در سایه حضور نیروهای خارجی امکانپذیر شد. پس اگر برای سقوط مستبد که خشنودی از آن تقریباً همگانی بود، شرط لازم، حضور نیروهای خارجی بود تا دستگاه خفقان را که شامل پلیس مخفی، شهربانی، آرتش و ژاندارمری بود بی اثر و مختل سازد، چرا این شرط برای ایجاد حرکت ملی در آذربایجان نمیبایست مورد استفاده قرار بگیرد؟ هوشیاری رهبران حرکت ملی دقیقاً در اینجا خود را نشان میدهد.

منتها شونیزم وطنی، تحت بیرق دروغین تمامیت ارضی و تجزیه طلبی میل به تخطئه هر حرکت آزادیخواهانه دارد. و از آنجائیکه حرکت های آزادیخواهانه در خارج از مرکز قرار دارند، درست بدلیل اینکه این آزادیها بیشتر از همه در خارج از مرکز و بدست مرکز نابود میشود، لاجرم مورد تأیید مرکز قرار نمیگیرد. تصادفی نیست که تمام حرکت های آزادیخواهانه کنونی هم تجزیه طلبانه نامیده شده اند، خواه در آذربایجان باشد، خواه در کردستان، خواه در بلوچستان، خواه در خوزستان و خواه در ترکمن صحرا.... همانطور که حرکت ۲۱ آذر در ۶۶ سال پیش نامیده شده بود. تنها جنبشی که اسم تجزیه طلب را با خود همراه نیاورده است جنبش موسوم به سبز است. زیرا موقعیت جغرافیایی آن در مرکز قرار دارد، جاییکه نامگذاری دیگران بنام تجزیه طلب در آنجا صورت میگیرد. اگر امپریالیسم بنا به خصالت ذاتی اش انحصار طلب است، زورگو است، فتنه گر است، ضد آزادی است، باید با آن مبارزه کرد. ولی مبارزه بر علیه امپریالیسم بمعنای دوستی با استبداد و ارتجاع نیست. امپریالیسم در ضمن در پی تحمیق مردم و جازدن خود بشکل نیروی طرفدار آزادی نیز عمل میکند. ما مداخله امپریالیستی را نخست در حرکت ملی آذربایجان در ۶۶ سال پیش تجربه کرده ایم. در آن تجربه نفع کلی عاید امپریالیسم میشد ولی عامل قتل عام محلی بود، سربازان آمریکایی مردم را اعدام نمیکردند. این عمل بدست افسران، درجه داران، سربازان و افراد! خودی بوقوع میپیوست. در کودتای ۲۸ مرداد نیز نفع اصلی مال امپریالیسم بود ولی کودتا را عوامل دربار و آرتش و شهربانی و بطور کلی نیروهای مسلح شاهنشاهی بانجام رساندند. آیا باید همیشه امپریالیسم را سپری برای دفاع از ارتجاع و استبداد کرد؟ تضييق حقوق مردم را نیروی خودی بعهده میگیرد. آزادیهای مردم بلاواسطه بدست قسمتی از همان مردم منقرض میشود. عدم اجرای مثلاً ماده ۱۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی چه ارتباطی با امپریالیسم دارد؟ آیا این وزارت فرهنگ ایالات متحده امپریالیست است که مانع از تحصیل بچه آذربایجانی یا کرد بزبان خودش است یا وزارت فرهنگ رژیمهای شاهنشاهی و اسلامی؟ آیا سانسور فعلی در ایران بدستور امپریالیسم است یا خواست خود رژیم؟ آیا علیرغم اینکه دولت آمریکا یکی از عوامل اصلی شکست جنبش ۲۱ آذر بود در سوزاندن کتابهای درسی در میدانهای شهرهای آذربایجان مستقیماً شرکت داشت؟ آیا ما میبایست بخاطر این اقدام وحشیانه امپریالیسم را بیشتر سرزنش بکنیم یا رژیم شاه را؟ از طرف دیگر نمایانند امپریالیسم فعلی بمثابه قدرتی که بشکل معجزه آسایی تغییر ماهیت داده و مدام در حال نشر آزادی و دمکراسی در سراسر جهان از جمله در عراق و افغانستان و... توسط سرویسهای جاسوسی و نیروهای مسلح خویش است افتادن از آنسوی دیوار است. امپریالیسم تغییر ماهیت نمیدهد، بلکه تاکتیک عوض میکند تا بهتر بمقصود برسد. چشم خلقهای آرزومند آزادی و دمکراسی باید تیزتر از آن باشد که بتوان آنرا با انعکاس نور فریبنده آزادی، آزادی که امپریالیسم هیچگاه آنرا برای ملل دیگر قابل تجویز نمیداند از بینایی محروم کرد. تجربه های گرانمایی که به قیمت بسیار سنگینی برای نسلهای متوالی ما تمام شده است باید موشکافانه مورد بررسی و استفاده قرار بگیرد تا ضمن پیشبرد مبارزه برای احقاق حقوق بتاراج رفته و یا نداشته، خلقمان از دایره معیوبی که در آن افتاده و تقلا میکند بیرون آمده و به

بهروزی برسد.

گرامی باد خاطره ۲۱ آذر سال ۱۳۲۴.

احمد رحیمی